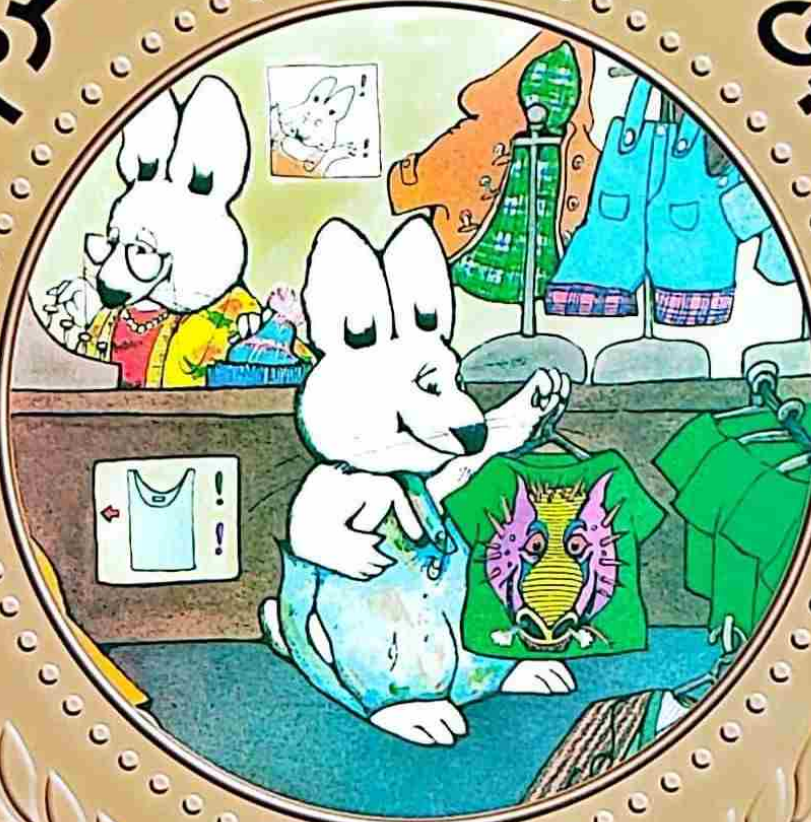




# چی لازم دارم، چی می خرم!



نویسنده: روزمیری ولز

تصویرگر: آتا تیهان

مترجم: سودابه فرخنده





مکس شلوار کهنه‌ی آبی رنگش را خیلی دوست داشت.  
خواهرش، رابی، گفت:

«مکس، این شلوارت خیلی کهنه و خراب شده.»

داخل فروشگاه قبل از اینکه به قسمت لباس های پسرانه برسند،  
**رابی یک پیراهن قرمز دید و خیلی از آن خوشش آمد.**

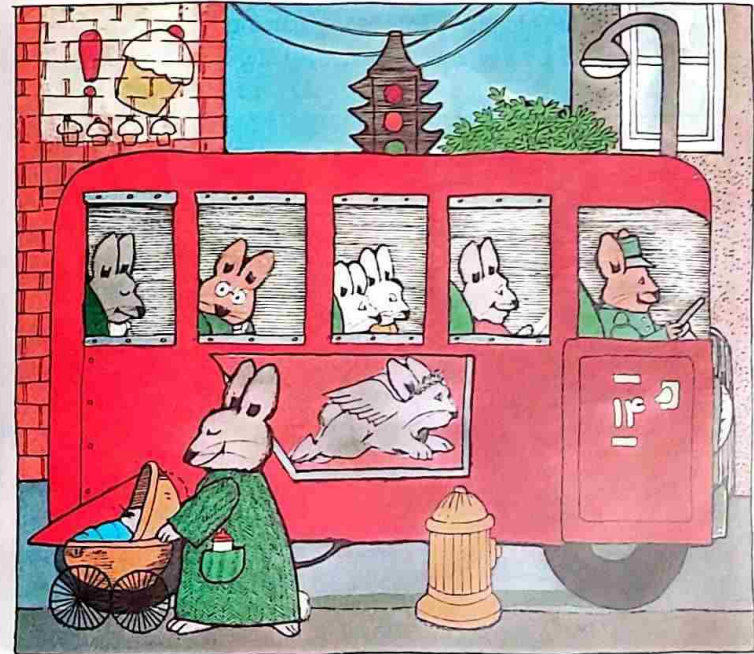


رابی گفت: «می خواهیم برویم خرید تا برای تو یک شلوار نو بخریم.»

مکس گفت: «**لباس ازدهادار می خواهیم.**»

رابی گفت: «نه مکس. مادر فقط پنج دلار برای شلوار داده.»

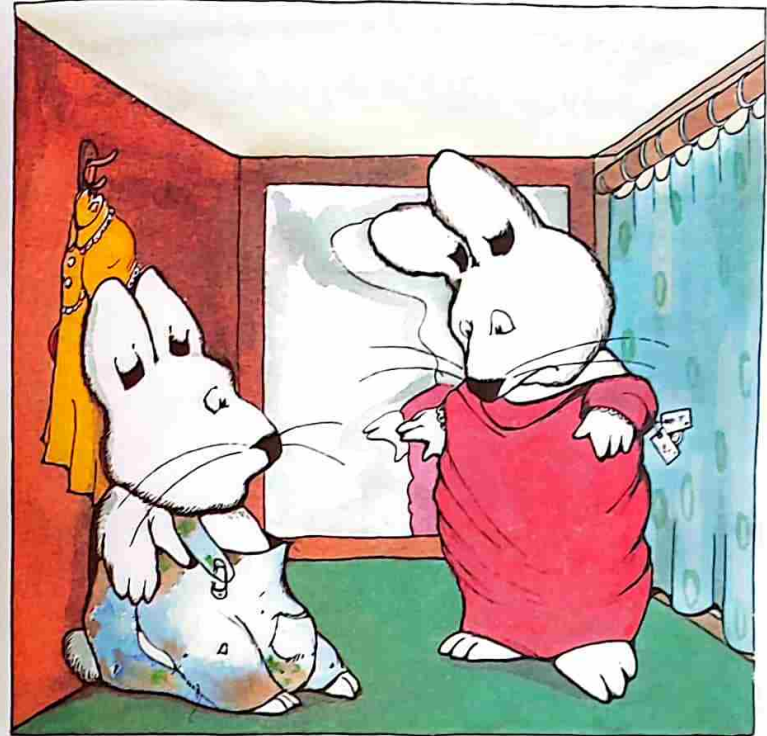
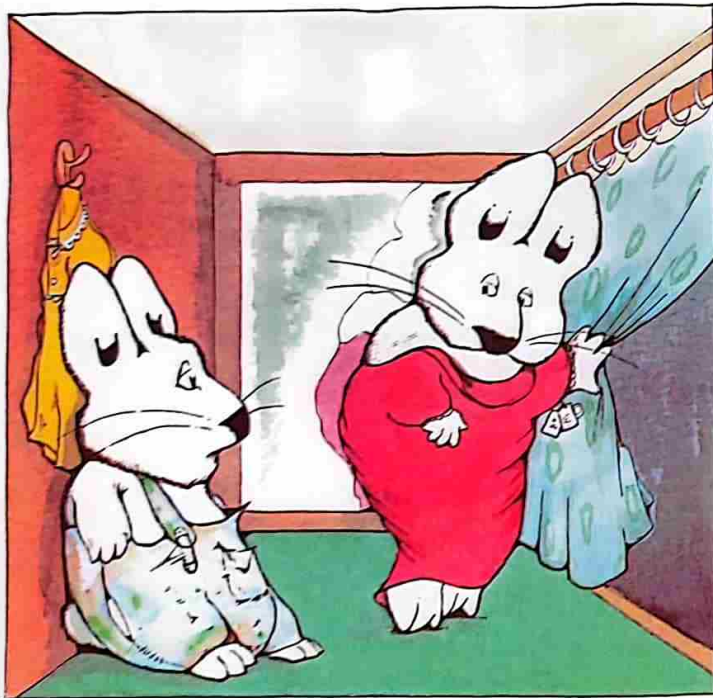
**دیگر پولی باقی نمی ماند برای لباس ازدهادار.»**



رابی گفت: «همین جا منتظرم باش.»

مکس گفت: «لباس ازدهادار من خواهم.»

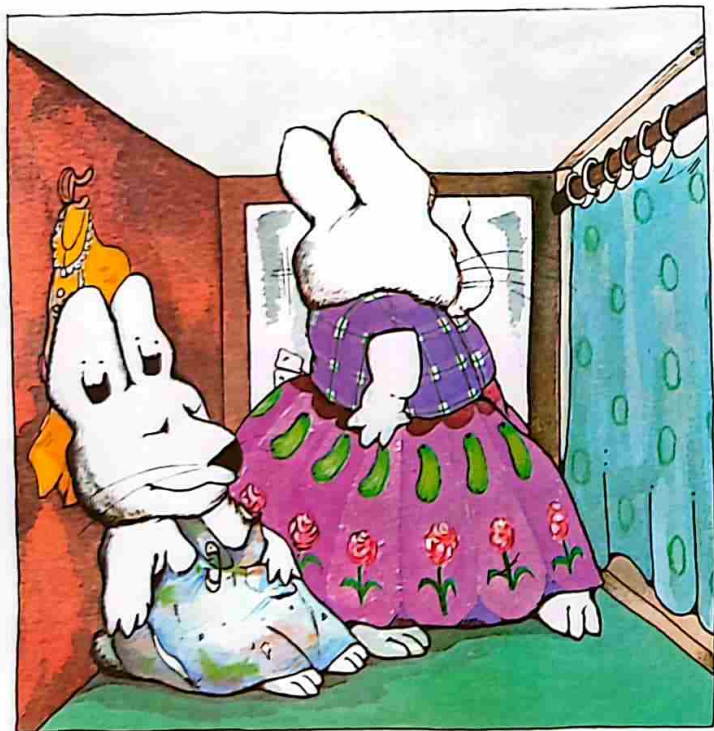
رابی گفت: «اگر شلوار بخریم دیگر پولی برای لباس ازدهادار باقی نمی ماند.»



رابی با خودش فکر کرد بد نیست آن را امتحان کند.

**اما پیراهن خیلی تنگ بود**

و رابی تصمیم گرفت پیراهن دیگری بپوشد.



بعد رابی با یک پیراهن بنفش برگشت.

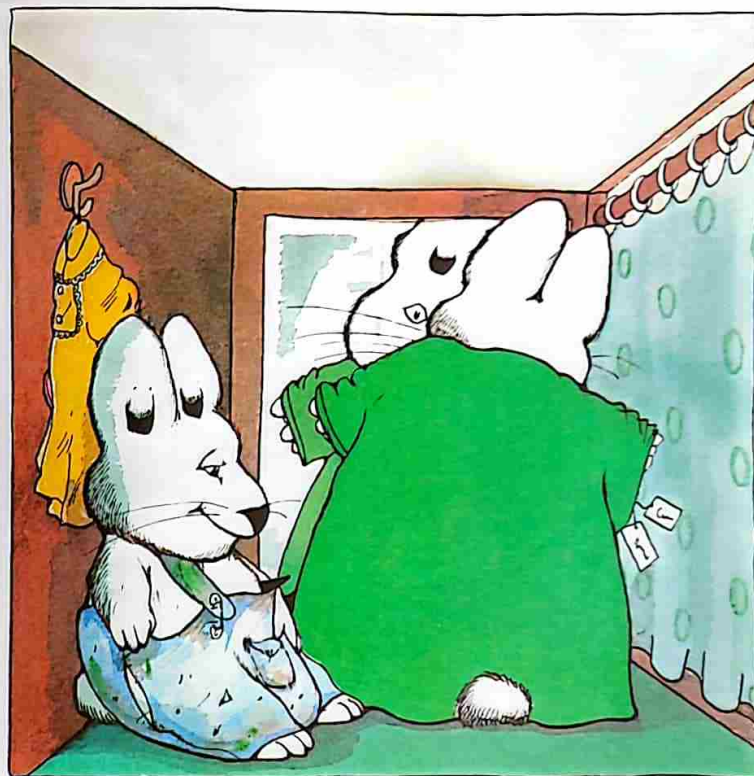
**اما پیراهن بنفش خیلی زشت بود.**

او گفت: «همین الان برمی‌گردم مگس.»

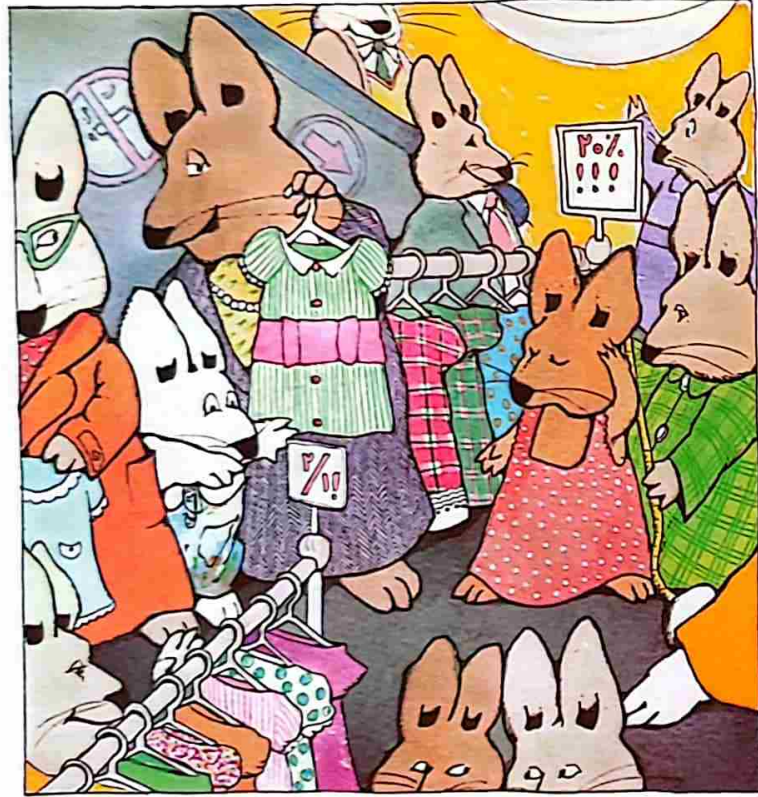
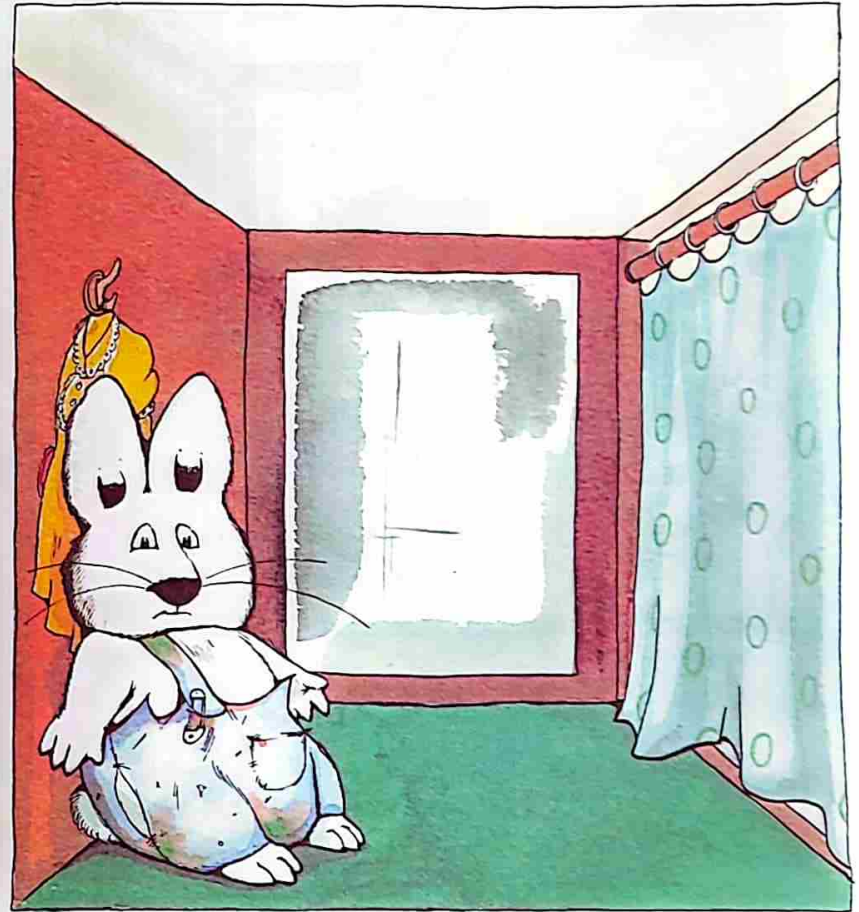
رابی **یک پیراهن سبز** را هم امتحان کرد.

اما پیراهن **خیلی بزرگ** بود.

او گفت: «یک دقیقه اینجا بمان مگس.»



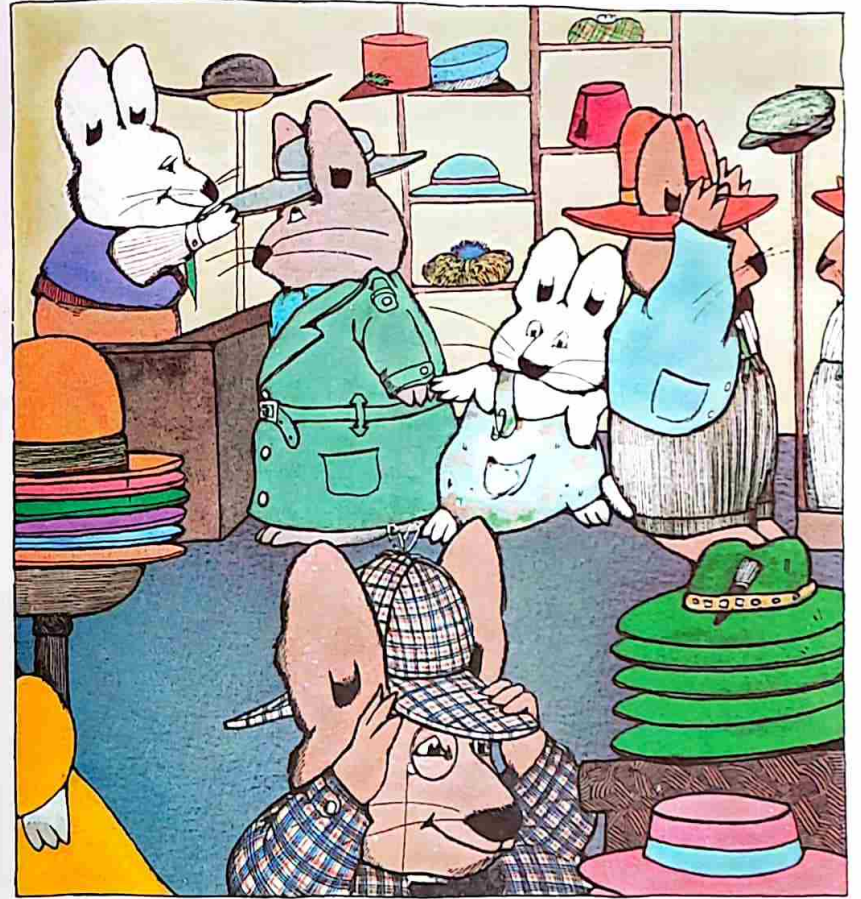
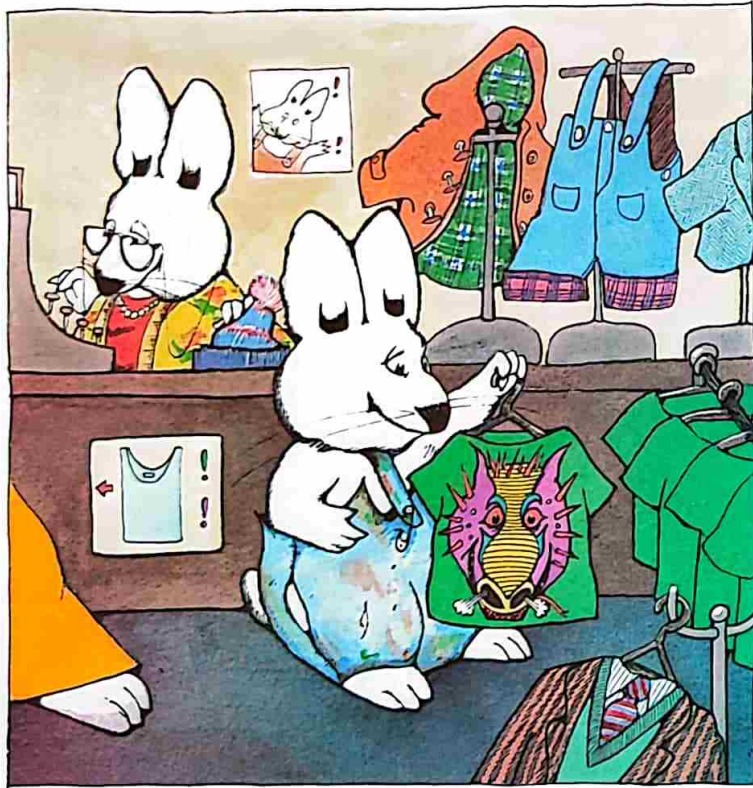
مدتی بعد مکس که از خواب بیدار شد، دید رابی آنجا نیست.



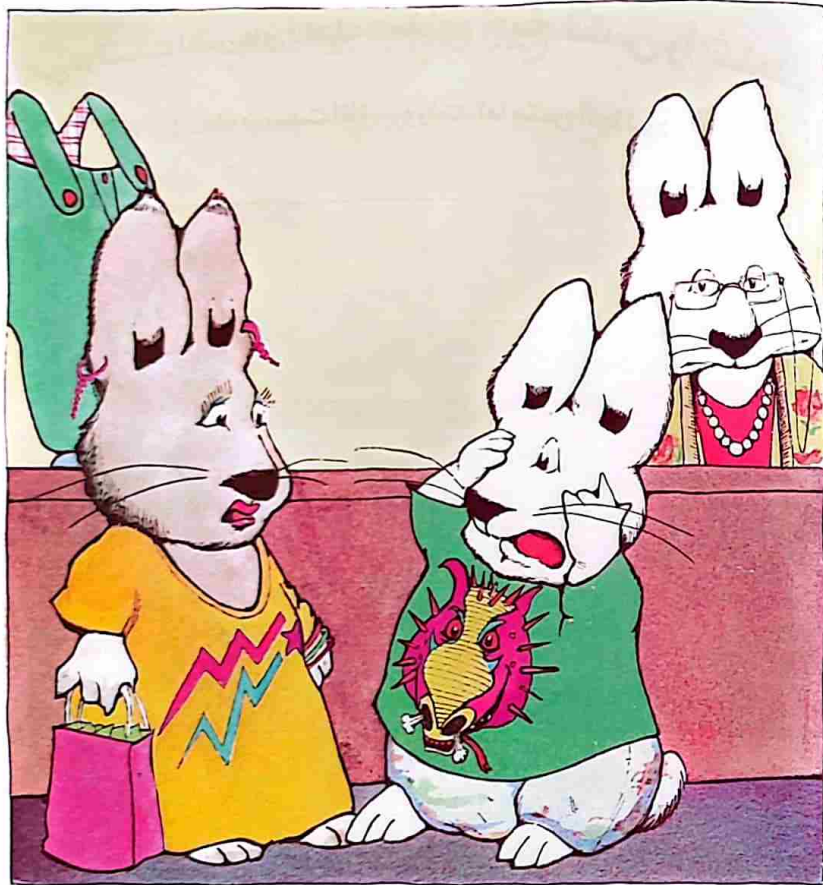
اورفت تادنبال خواهرش بگردد.

مکس خرگوشی با پیراهن زرد دید و به دنبالش او از قسمت لباس های دخترانه بیرون رفت.

و در آخر به قسمت لباس های پسرانه رسید و آنجا یک لباس ازدهادار پیدا کرد.  
مکس به رابی گفت: «خواهش می کنم برایم **لباس ازدهادار بخر.**»

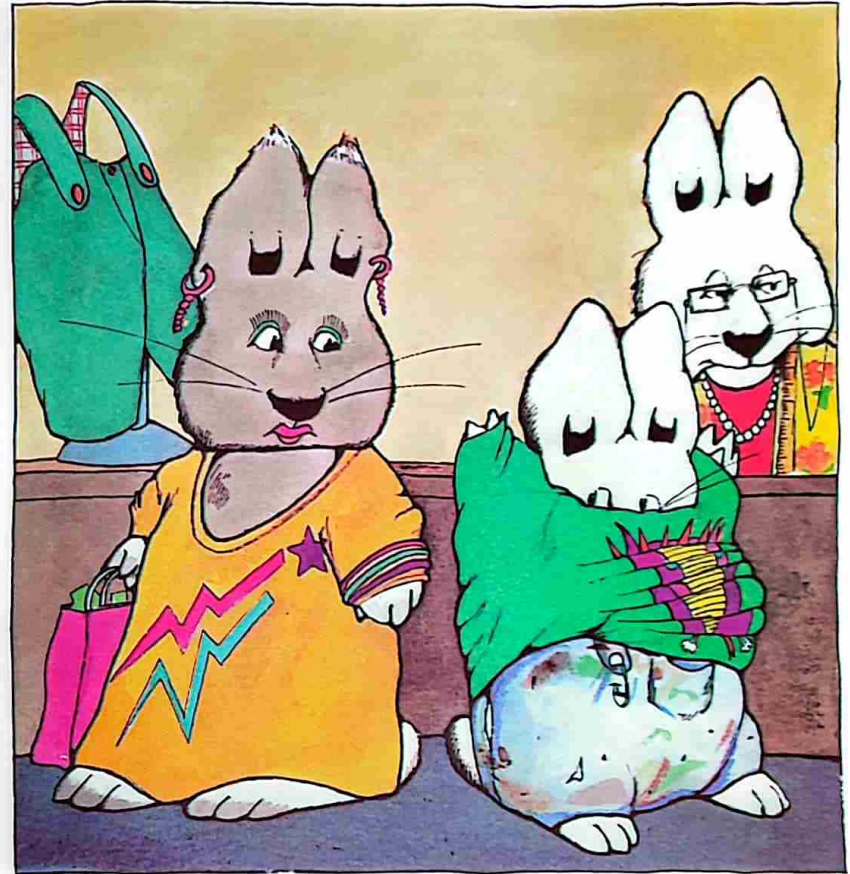


وارد قسمت کلاه فروشی شد.



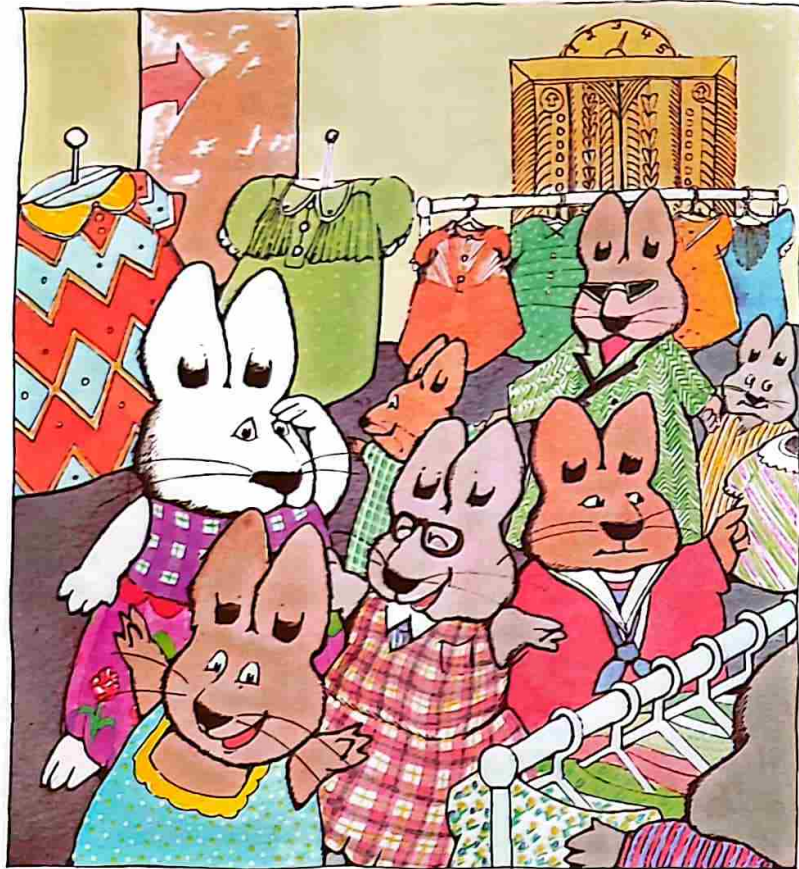
مکس از ترس جیغ کشید.

اما کسی که لباس زرد به تن داشت رابی نبود. یک خانم جوان غریبه بود.



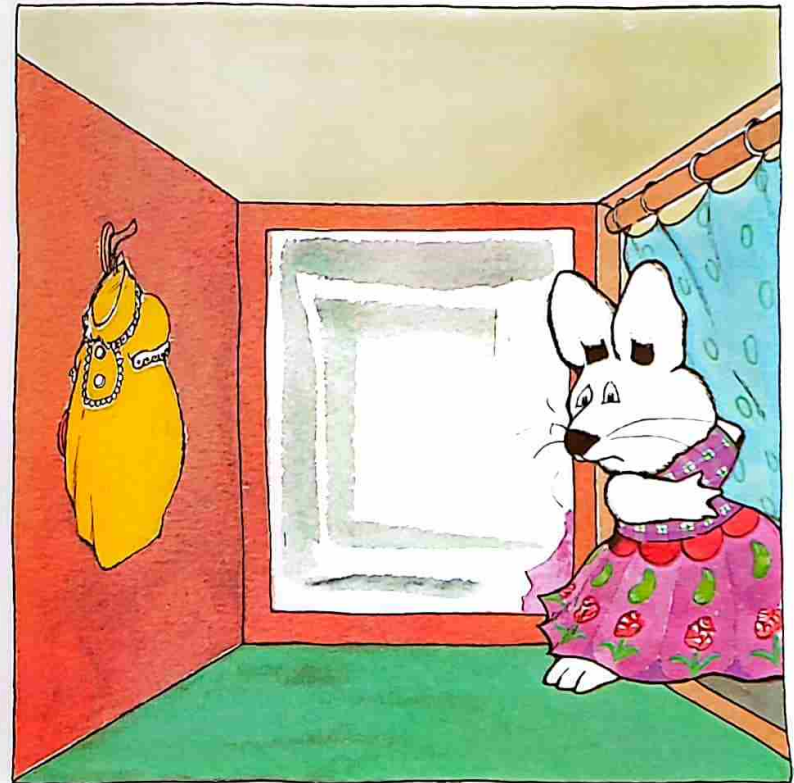


رابی، مکس را هیچ جا پیدا نمی کرد.

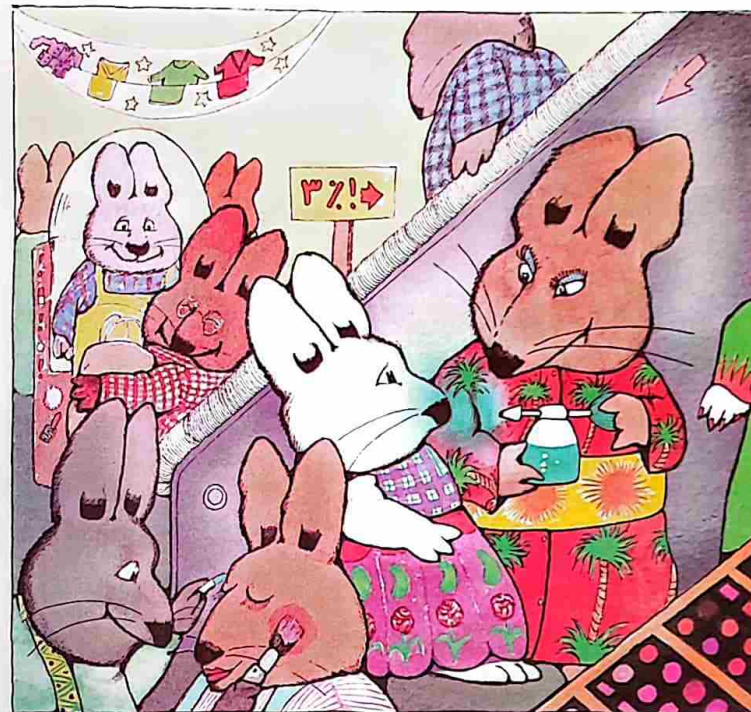


رابی در قسمت لباس های دخترانه صدای جیغ مکس را شنید.

با عجله به سمت اتاق پرو رفت. اما مکس آنجا نبود.



آقای فروشنده‌ی لوازم خانگی گفت: «دنیال جاروبرقی می‌گردید خانم؟»  
 رابی گفت: «نه، دنیال یک پسر کوچولو با شلوار آبی می‌گرم.»



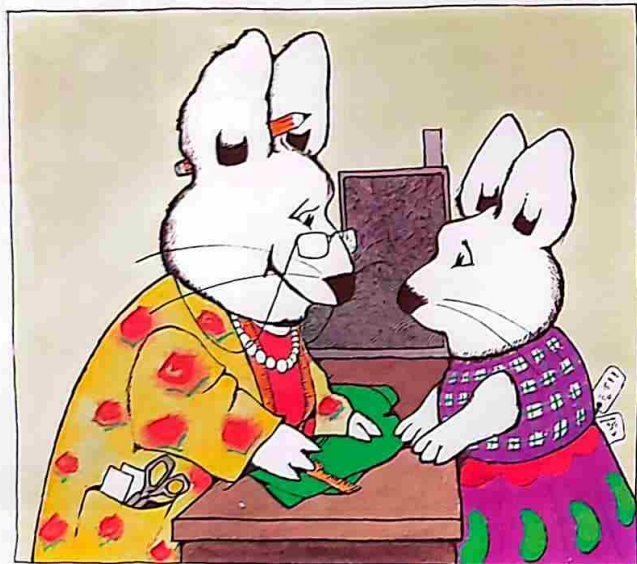
او با پله برقی پایین رفت و به قسمت لوازم آرایشی رسید.  
 رابی از خانم فروشنده‌ی عطر پرسید: «شما یک پسر کوچولو با شلوار آبی ندیدید؟»  
 خانم فروشنده گفت: «نه، اما یک عطر آبی خیلی خوب دارم!»

رابی گفت: «بله، دنبال یک پسر کوچولو با شلوار آبی می‌گردم.»

خانم فروشنده گفت: «**من یک پسر کوچولو با لباس سبز دیدم.** داشت دنبال خواهرش می‌گشت که لباس زرد پوشیده بود.»

رابی گفت: «من خواهرشم.»

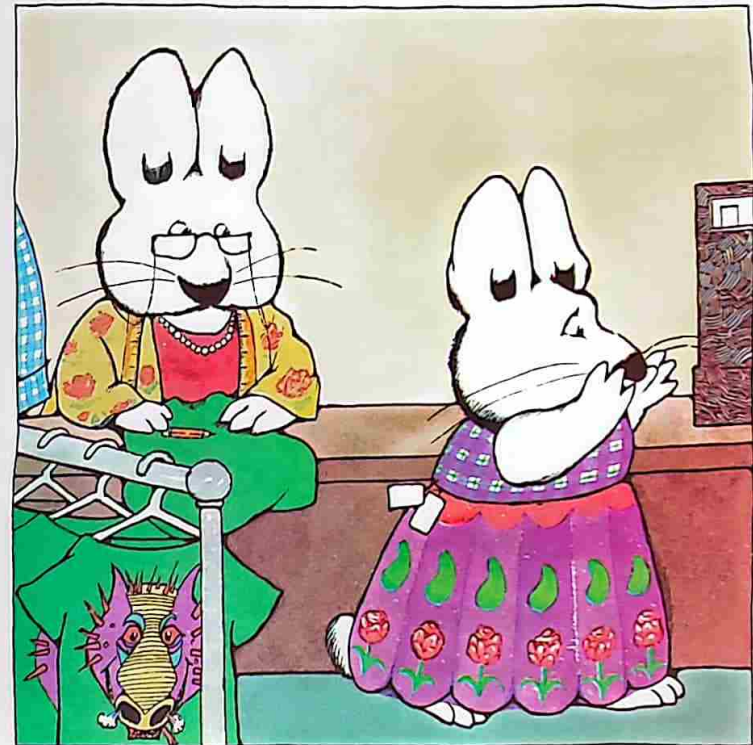
خانم فروشنده گفت: «نه این طور نیست. **شما لباس بنفش پوشیده‌ای!**»



رابی با پله برقی بالا رفت و به قسمت لباس‌های پسرانه رسید.

**بعد داد زد: «مکس، تو اینجا یی؟»**

خانم فروشنده پرسید: «دنبال کسی می‌گردی؟»

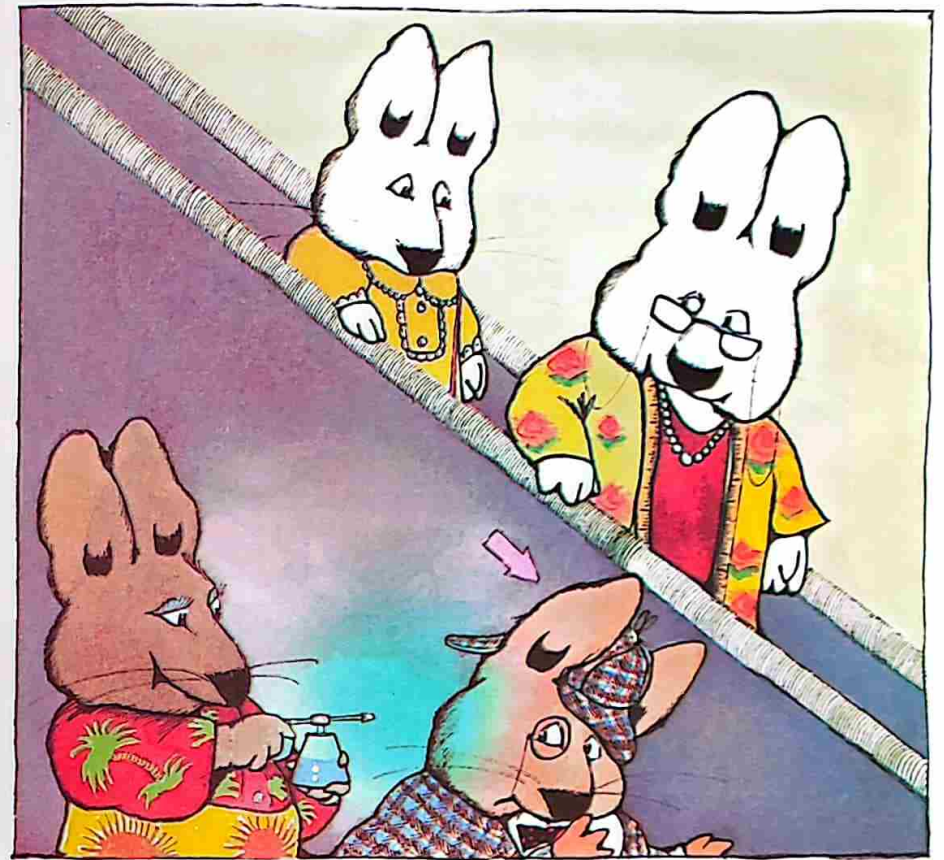


**خانم فروشنده به رابی گفت که لباس خودش را بپوشد.**

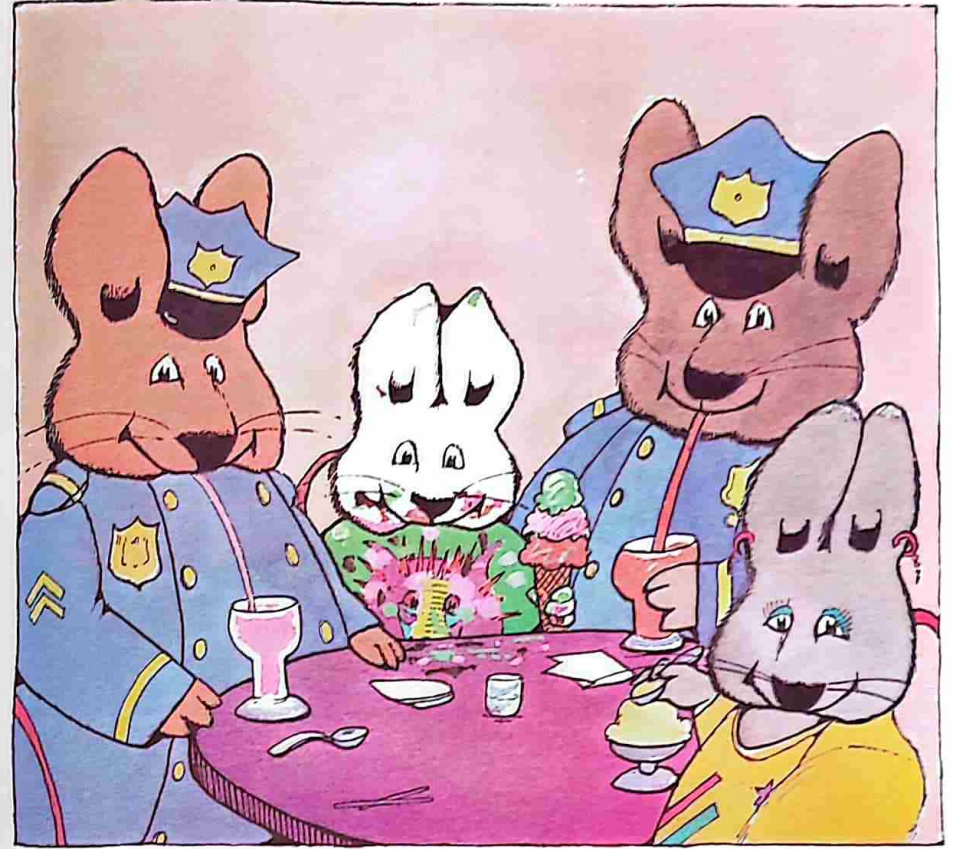
بعد با پله برقی او را به رستوران طبقه ی پایین برد.

خانم فروشنده گفت: «این هفته شلوارهای پسرانه

**پنج دلار هستند** و می توانی یک شلوار جدید برای برادرت بخری.»



مکس با دو تا پلیس و آن خانم جوان مشغول بستنی خوردن بود.  
همه جای لباس اژدها دار بستنی توت فرنگی و پسته‌ای و شکلاتی ریخته بود.  
خانم فروشنده گفت: «این لباس هم پنج دلار است.»  
و رابی مجبور شد آن را بخرد.





مکس گفت: «هیچ پولی باقی نماند.»



دوره  
ناشر نمونه  
کشور  
سال های  
۷۴،۷۲  
۷۹،۷۸  
۸۴،۸۳  
۹۱،۸۸  
۹۵،۹۴  
۱۳۹۶

## ناشر برگزیده دوره

درجستاره‌ی کتاب‌های آموزشی رشد  
(آموزش و پرورش)

بین نیاز و خواسته تفاوت وجود دارد.

مکس لباسی با عکس اژدها می‌خواهد ولی بیشتر از پیراهن به یک شلوار  
نو نیاز دارد. حالا که پول برای خرید هر دو کالا کافی نیست، مکس دست  
به انتخاب می‌زند. اما انتخاب او کدام است؟ نیازش یا خواسته‌اش؟

جایگاه کتاب در استاندارد آموزش سواد مالی

خرج و پس انداز   اعتبار و بدهی   کاربایی و درآمد   سرمایه‌گذاری   مدیریت ریسک و بیمه   تصمیم‌گیری مالی

انتخاب، نیاز  
و خواسته



ISBN 978-600-08-0422-0



9 786000 804220

اکادمی  
هوتس مالی  
نسبت طلایی زندگی



کتاب‌ها کینفتت  
واحد کودک و خردسال  
موسسه انتشارات فدایی

www.ghadyani.org

دفتر و فروشگاه مرکزی: تهران، خیابان انقلاب، روبه روی دانشگاه، خیابان فخر رازی، خیابان شهدای  
ژاندارمری (غریبی)، شماره ۹۰، کد پستی: ۱۳۱۳۷۳۳۸۶۱، صندوق پستی: ۱۷۹۳-۱۳۱۳۵  
• تلفن: ۰۲۱-۶۶۳۰۳۳۱۰  
• دورنگار: ۰۲۱-۶۶۳۰۳۳۴۴